## كیفیت ربط حادث به قدیم (١)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 یكی از آقایان مشهد قائلند به این كه عكس‌هایی كه همراه با موج تلویزیون باشد دیدنش اشكال ندارد! می‌فرمایند: این در واقع عكس نیست، یك وقتی نظرشان این بود، حالا من نمی‌دانم نظرشان تغییر كرده یا نه؟

 آقای دكتر احسانی آمده بود پیش ما و می‌گفت كه یك همچنین چیزی ایشان مطرح كرده و خیلی مورد استقبال شباب قرار گرفته، كه این عكسهایی كه از تلویزیون هست عكس نیست این موج است، عكس آن است كه در مرآة باشد و الا آن امواج است، بنده به آقای احسانی گفتم برو به ایشان بگو ما خیلی تمایل داریم عكس مخدره حضرتعالی را كه موج است را ببینیم! بله، بدون هیچ مسئله ای، بدون هیچگونه ... موج است دیگر! بعد دیگر از احسانی نپرسیدم كه این را گفتی یا نه؟ چون قرار بود در سر كلاس بگوید: كه آقا این اگر موج است شما از خودتان شروع بفرمائید!!!

 دیروز یك فتوایی به ما دادند، فتوای آقای آیت الله مكارم شیرازی، گفتم و علی الاسلام السلام، الفاتحه، كه، دختران تركیه چون نمی‌توانند با حجاب بروند اشكال ندارد بی‌حجاب بروند سر كلاس دانشگاه، بی‌حجاب بروند بخاطر این كه اگر نروند افراد بی‌بند و بار می‌روند، جان من این هم كه اگر حجابش را بردارد مثل آن است دیگر فرقی ندارد، یعنی انكار ضروری من الدین به این نحو به این بهانه چرند، كه چون اگر اینها نروند كسان لاابالی می‌روند، پس حجاب را بردارند، خب فردا دوباره یك قانون می‌آورند، همین‌ها بدون حجاب نمی‌توانند مطب بزنند، چه می‌فرمایید؟ بی حجاب بشوند؟ پس فردا ... این اصلا می‌خواهد بی حجابی باشد این كاری به علم ندارد، دست استعمار می‌خواهد بی بند و باری بیاورد در زمان رضاشاه كه بی حجابی آمد علما مثل شما استدلال نكردند! بلكه گفتند تا پای جان هم باشد می‌ایستیم و از حجاب حمایت و دفاع می‌كنیم، حالا مراجع آخرالزمان ما می‌آیند فتوا می‌دهند به حلیت سفور، حالا باید از ایشان سوال كرد خب حالا بفرمایید اگر آمدند گفتند شلوار هم نباید بپوشند چه می‌فرمایید حضرت ملاذ الانام ما و حجت الاسلام ما! آمدند گفتند حالا این روسری را برداشتی خیلی خب حالا دیگر موها پیدا شد، قشنگتر هم می‌شوند خیلی بهتر هم می‌توانند درس بخوانند! استاد هم بهتر می‌تواند به ایشان درس بدهد! اگر هم یك وقتی نمره كم آوردند می‌شود از طرق دیگری جبران بشود! و همچنین چیزهایی. حالا اگر فردا گفتند نه آقا شلوار هم نپوشید! خب شلوارتان را دربیاورید، چون لاابالیها كار به دستشان میافتد، دخترهای مسلمان بی شلوار بروند كه به علم برسند و علی الاسلام السلام فاتحه، عاقبت كسانی است كه فتوا به سقط جنین می‌دهند و امثال ذلك، خیلی جالب، بسیار بسیار از این فقه پویا ما خیلی مبتهج شدیم كه بحمدالله فقه ما این قدر پویا است كه حتی حجاب را هم برمی‌دارد برای این كه دیگران باسواد نشوند، هر دم از این باغ بری می‌رسد.

 در زمان رضاشاه وقتی كه مسئله بی حجابی آمد چند نفر خودكشی كردند از علما و غیر علما اصلًا و رضاشاه دید دارد یك فتنه‌ای می‌شود دست برداشت آن داستان بی‌حجابی پیغام سرتیپ ... به مرحوم پدربزرگمان كه مرحوم آقا آوردند در بله یكی از یك وقتی از ایشان من شنیدم كه ایشان می‌گفتند كه من تا آن روز اصلا نمی‌دانستم پدرم یك همچنین فحش‌هایی هم بلد است می‌گفتند آن روز این قضایا برای ما برملا شد و از گنجینه خزانه ایشان ما اطلاع پیدا كردیم كه چیزهای دیگر هم هست منتهی به جایش یعنی فحش‌هایی دست اولی كه روی دست ندارد را نثار رضاشاه و می‌گفتند آن روز اصلا روز عجیبی بود من برایم خیلی می‌گفتند مهمترین خاطره‌ای كه در عمر پدرم من دیدم جریان آن روز بود كه ایشان با حال مرض كه خوابیده بودند در رختخواب و اینها و افرادی كه به دیدن ایشان می‌آمدند ایشان بلند نمی‌شدند همین طوری خوابیده می‌آمدند تا این كه وقتی این آمد این را گفت ایشان بلند شدند و این نشان می‌دهد كه آن میزان عرق دینی و این حیا و عفاف در این بزرگان به چه حد بوده و این فتوا در چه نقطه مقابلی از این حیاء، شرع و عفاف شرع و تكلیف شرع و ضرورت قرار می‌گیرد واقعا نعوذ بالله كه انسان به این مسائل برسد این و چطور آن كسی كه یك فتوی می‌دهد كه زن بدون اجازه حتی با نهی شوهر می‌تواند برود مسجد به خاطر این كه مساجد خالی نباشد فردا هم این فتوا می‌رسد كه بخاطر این كه دیگران درس نخوانند زن حجاب را بردارد و بی حجاب و سفور خودش را در معرض دید مردم و همه مردم قرار بدهد و الحمدلله كه بله گفت:

بنگ و می می‌خور و ... می‌کن و می‌بازقمار \*\*\* که مسلمانی از این چار امام است تمام

 اینها باید جواب خدا را بدهند، اگر خدا را قبول داشته باشند اگر نداشته باشند كه راحتند

## حادث زمانی و حادث ذاتی

بسم الله الرحمن الرحیم

 راجع به مسئله ارتباط بین حادث و قدیم كه از او تعبیر به ربط بین حدوث و قدم می‌آورند قدم زمانی و حدوث ذاتی آن چه كه در میان افهام جا افتاده و یك قدری از نظر مفهومی فاصله گرفتن از آن مشكل می‌نماید از نظر مفهومی این است كه همیشه ما در مسئله حدوث توجه به خلق بعد از عدم است یعنی خلق بعد از عدم به معنای تصور برهه‌ای و حینی از احیان در عدم آن شیء این را ما به معنای حدوث تلقی می‌كنیم مثلا فرض كنید كه الان این چراغ در این جا روشن شده قبل از این كه رفقا به این مدرس بیایند این چراغ خاموش بود اولین شخصی كه وارد می‌شود این دگمه را می‌زند و این چراغ روشن می‌شود و این معنا معنای حدوث ضوء پس از ظلمت كه مفهوم عامیانه خودش را دارد هر كسی در حدوث یك همچنین تصوری را دارد كه بعد از عدم یك پدیده ای متحقق بشود كه این تصور عدم در ذهن بیش از تصور وجود جا گرفته و دلیلش هم همین این است كه ما مدركات خود را از زمانیات انتزاع می‌كنیم و این گذشت زمان و حدوث زمان است كه حقایق را برای ما روشن می‌كند و خیال می‌كنیم كه این زمان در این مسئله دخالت دارد در حالتی كه زمان فقط یك وسیله و آلت است برای این انتزاع و برای این تصور و تصدیقات ولی نفس خود مفهوم منتزع و آن حقیقت منتزعی كه متحد با ذهن است آن خارج از زمان است یعنی ما به واسطه ارتباطی كه با زمان و زمانیات داریم كه نتیجه اتصال مثال متصل با جسم مادی و شهودی و زمانی است این مثال متصل انتزاعش به واسطه جسم و اجزاء جسمانی در بستر زمان خواهد بود ولكن نفس خود آن اتصال هیچ ارتباطی با زمان و زمانیات ندارد چون الان آن مثال با بدن اتحاد پیدا كرده است و دریچه ورود این خواطر و تصورات و اتحاد آن و انتزاع آن از اجزاء مادی است تصور ما این است كه آن انتزاع هم در بستر زمان انجام گرفته است در حالتی كه فقط خود این وسیله و آلت است كه به واسطه زمان و زمانی انتزاع آن مفهوم را می‌كند در واقع این طور می‌توانیم بگوییم كه این مثال خارجی كه عبارت است از همان مفهومی‌كه متحد با مثال متصل است آن تحقق خارجی دارد تحقق مثال منفصل را دارد چون در مثال منفصل ارتباطی با انسان نیست عالم مثال عالمی‌است كه با شخص ارتباط ندارد بلكه مثال انسان با او مرتبط است خود اشیاء خارجی هر كدام دارای مثال خاص خود هستند هر فردی دارای مثال خاص به خود است هر شیء دارای مثال خاص به خود است چه من به آن مثال برسم یا نرسم تفاوتی در این مسئله وجود ندارد این شكلی كه الان شما در این جا مشاهده می‌كنید این صحن مدرسه با این حجراتش خودش دارای مثال است و آن مثال است كه این صحن و سرا را نگه داشته آن مثال اگر از بین برود همانی را كه شما در عالم خواب می‌بینید اگر فردا بیایید در این مدرسه فیضیه یك آجر مشاهده نمی‌كنید نگویید آن چه را كه من دیدم خواب بوده و از بین رفته به این آجرهای مدرسه چكار دارد به این در و دیوار چه ارتباطی دارد به این صحن وصحرا چه ارتباطی دارد علت برای تحقق خارجی اعیان همان مثال خود آنها است كه متصل با آنها است و از دید ما منفصل است یعنی خود مثال این مدرسه یك مثال متصلی است كه علت بقاء این مدرسه است و آن علت بقاء همان حیات باقی او است كه انسان به واسطه رویت آن به آن مثال اتصال پیدا می‌كند بنابراین شما مشاهده می‌كنید در بعضی اوقات چشمتان باز است این عكس را مشاهده می‌كنید ولی شما به مثال این مدرسه اتصال پیدا نمی‌كنید زیرا حواستان یك جای دیگر است، ببینید این جا همان نكته دقیقی است كه این دو قضیه باید به هم دیگر ارتباط داده بشود، باز بودن چشم به معنای كاركردن اعضا موجود است الان چشم باز است اعضا هم دارد كار می‌كند و نور وارد قرنیه و شبكیه و غیره می‌شود از آن طرف دارد به مغز متصل می‌شود اینها همه هست لذا اگرچه شما حواستان نیست اما اگر از مغز شما بكنید كه عكسی بردارند یك نواری بگیرند می‌بینند عكس صورت این ساختمان در مغز نقش بسته است منتهی صحبت در این است كه آیا ادراك هم می‌كند یا نمی‌كند آن ادراك مبتنی بر توجه و التفات است و همین كه نفس ملتفت بشود ادراك هم می‌كند و الا می‌گوییم حواست كجاست؟ من الان پنج دقیقه است كه دارم حرف می‌زنم تو حواست یك جای دیگر است این التفات یك مسئله دیگر است این كه می‌گویند بچه را هر جا نبرید بچه را هر شخصی فرض كنید كه بغل خودش نگیرد بچه را در محیط مساعد بایستی قرار بدهید در جایی كه موسیقی هست بچه نباید باشد در مجالس ذكر و مجالس اهل بیت بچه را ببرید آن جایی كه نماز میخوانید بچه را بگذارید آن جا به خاطر چیست این كه فرض كنید كه در عالم خودش است این صداها و این ها بدون انتباه او می‌آید و در ذهن او نقش می‌بندد و این نقش بستن بعدا می‌آید كار انجام می‌دهد بعدا می‌آید تأثیرات خودش را باقی می‌گذارد نه این كه همین طوری ببریم هر جا و یك مسئله بالاتر از این مسئله هم هست بله كه حتی خود آن بچه در آن موقع یك نحوه انتباهی دارد گرچه از نقطه نظر ما چیزی نمی‌فهمیم و مشاهده نمی‌كنیم این توجهی كه الان حاصل می‌شود توجه زمانی نیست بلكه استفاده از ابزار و آلات است كه این در زمان واقع می‌شود خود نفس انتباه یعنی توجه نفس به حقایق خارجیه كه این توجه نفس در این برهه انجام شده ولی نه این كه حتما باید این توجه در این برهه باشد، توجه خارج از زمان و مكان است

 این صورتی كه الان از این مدرسه در این در ذهن انسان نقش می‌بندد این صورت به واسطه اتصال نفس با آن مثال است كه این صورت در ذهن انسان نقش می‌بندد اگر نبود این نقش بسته نمی‌شد اگر نبود انسان ملتفت نمی‌شد پس این صورت، حكم وسیله و آلت را دارد برای رسیدن به آن مثال منفصل كه نفس به واسطه اتصال با مثال منفصل، مثال متصل خود را تقویت می‌كند و این صورت خارجی را در آن مثال منفصل با خود متصل می‌كند و وحدت می‌بخشد بنابراین هیچ چیزی از اعیان خارجی به انسان منتقل نمی‌شود اعیان خارجی برای خودشان هستند تمام این اشجار و ابنیه و این مصالح و همه در جای خودشان قرار دارند هیچ چیزی تغییر پیدا نمی‌كند بلكه انسان به واسطه رویت این به آن مثال می‌رسد و آن مثال است كه با آن همیشه متحد است و به آن مثال ارتباط پیدا می‌كند یعنی با همان حیثیت مثالی خودش ارتباط پیدا می‌كند پس بنابراین خود این اشیاء و اعیان خارجی از نقطه نظر حدوث زمانی، دخالتی در آن ادراك انسان ندارند بلكه اینها فقط جنبه آلیت برای این مسئله دارند حال كه این قضیه روشن شد نتیجه می‌گیریم كه این اشیاء خارجی در تحت علیت با آن مثال قرار دارند كه آن مثال بایستی ثابت و برقرار باشد و هیچ گاه آن مثال از آن ثبوت یعنی نه به معنای ثبوت چون خود آن مثال هم دارای مراتب مختلفی است یك مثال برای زمین قبل از بنا داریم یك مثال برای بنا داریم یك مثال برای رشد این ساختمان داریم یك مثال برای تخریب داریم در هر ثانیه‌ای مثالی متحقق است كه یا حكایت از رشد می‌كند و یا حكایت از تخریب می‌كند لذا یك مثال نیست، آن وقت شما ببینید این عالم مثال چیست و اصلا كسی قادر نیست بر این كه این عالم مثال را ارزیابی كند و ببینید كه به چه كیفیتی و به چه نحوی هست امام صادق علیه السلام وقتی كه می‌فرمایند ارتباط عالم ماده با این وسعتی كه دارد نسبت به عالم مثال مثل قطره ای است كه در دریا است آن وقت ما ببینیم كه این مسئله از چه باب است كه امام علیه السلام این را می‌فرماید الان شما دارید یك وجود مادی را می‌بینید ولی این وجود مادی دیروز دیگر نیست این وجود مادی پریروز دیگر نیست ببینید عمق مسئله كجاست اصلا شما می‌توانید تصور بكنید این قضیه را یا نه، این وجود مادی كه الان در این جا در كره ماه در این جا قرار گرفته یك مقدار از فضا را اشغال كرده ولی این كره ماه اگر به اضافه كره ماه دیروز بود چقدر از فضا را اشغال می‌كرد، اگر به اضافه كره دیروز و پریروز بود چه فضایی را اشغال می‌كرد و اگر به اضافه كره هفته پیش بود چه فضایی را اشغال می‌كرد شما الان یك كره ماه می‌بینید یك كره زمین می‌بینید یك كره زهره و عطارد می‌بینید ولی كره زهره وعطارد، كره زهره و عطارد فعلی است آن حیثیت اتصالیه ای كه در هر لحظه این كره دارد خلق می‌شود و استمرار پیدا میكند كه را نمی‌بینید این خلق و استمرار او در عالم مثال است حالا شما بیایید نگاه كنید و ببینید تمام این عالم در بدو و وسط و انتها همه در هر ثانیه و در هر لحظه‌ای به نحو استمرار در آن مثال وجود دارد الان كه كره و ماه دیروز را نمی‌بینید الان كره و ماه امروز را می‌بینید ولی آیا دیروز كره ماه بوده یا نبوده طبعاً این بقایش و انتقالش به روز بعد آیا وجود باقی می‌خواهد یا نمی‌خواهد شما آن وجود باقی را كه نمی‌بینید یعنی در هر ثانیه‌ای كه اصلا این از باب ضیق خناق است ثانیه معنا ندارد یك وجود مستمری این كرات را به هم وصل كرده مثل این آتش گردانی كه شما این آتش گردان را دارید می‌چرخانید و یك دایره قرمز در شب مشاهده می‌كنید دایره قرمزی وجود ندارد شما یك دایره در این جا می‌بینید و یك اشغال فضا را در این جا مشاهده می‌كنید كه به صورت یك دایره به خاطر عدم انطباق صوری كه از شبكیه می‌خواهد در مغز قرار بگیرد با آن سرعتی كه این آتش گردان دارد انجام می‌دهد چون این دو با هم منطبق نیست لذا قبل از این كه مغز بیاید تجزیه كند صورت قبلی را از صورت بعدی جدا كند بگوید این آتش گردان در این نقطه به جای خود همین آتش گردان در یك میلیمتر بعد به جای خود نمی‌تواند این كاررا به خاطر شدت بكند كه در هر بیست و چهار ثانیه بیست و چهار مرتبه باید این انجام بشود واین سرعت از بیست و چهار مرتبه بیشتر است لذا شما فقط یك حركت دایره قرمز در شب می‌بینید كه دارد می‌گردد ولی این دایره تشكیل شده است از نقاطی كه نقاط بسیاری كه لذا اگر شما آتش گیر را در یك نقطه دیگر نگه دارید آن نقطه دیگر خطی مشاهده نمی‌كنید حالا یكخورده بیایید بالاتر خطی نیست یكخورده بالاتر خطی نیست اگر دست شما به نحوی باشد كه در انطباق با این چراغها دیدید كه فرض كنید یكی یكی لامپهایی كه یكی پس از دیگری روشن می‌شود اگر فاصله بین روشن شدن یك لامپ با لامپ بعدی این فاصله به میزانی باشد كه ذهن سالم بتواند نه ذهن آدم خنگ خدا كه اگر یكی از آنها اول روشن بشود یكی آخر همه را یك خط می‌بیند نه آن ذهن آدم عادی خب آن ذهن فلان آن یكی بود گفت كه خدا رحمت كند مرحوم آقا شیخ هادی تألهی بود در همدان خیلی مرد بسیار بزرگی بود بله خیلی مرد بزرگی بود.

 یك دفعه این آقا سید علی لواسانی داشت تعریف یكی از آقایان را می‌كرد خدا رحمتش كند مرحوم آقا سیدعلی لواسانی اتفاقا همین آقای حاج آقا موسی شبیری حفظه الله ایشان هم حضور داشتند داشتند بله می‌گفتند كه خدا رحمت كند مرحوم حالا من اسم نمی‌برم چون جسارت می‌شود كه فوت كرده و بنده خودم سالهای سال شاگردی ایشان را داشتم و واقعا ایشان حق بزرگی بر من داشتند خدا رحمت كند مرحوم آقا شیخ قدس الله كه یك نیمچه دیوانه‌ای بود گفت خدا رحمت مرحوم آقای فلان نیمچه دیوانه ای آقا سیدعلی لواسانی آن از تعریف اولت آن صدر و ذیل این ولی خب علی كل حال ایشان اینگونه بود خدا رحمت كند، مرحوم تألهی ایشان یك وقتی مدرسه مرحوم آخوند همدان درس می‌داد آخوند ملاعلی مدرسه ایشان درس لمعه میداد می‌گفت یكی از همین لاتها و داشهای همدان كه با ایشان هم یك سابقه سلام و علیك داشت یك روز به ایشان می‌رسد می‌بیند یك كتاب دستش است می‌گوید این چیست كه دستت گرفتی گفت لمعه گفت با این سِنت لمعه می‌خوانی گفت آره گفت ان‌شاءالله خدا فهم به تو بدهد خوب بفهمی‌رفت سال بعد دوباره این بیچاره داشت لمعه می‌گرفت گفت كه چیه دستت است چه كتابیه بده ببینم گفت این همان لمعه است كه پارسال دستم بود گفت این همان پارسال است دوباره داری می‌خوانی یك سال است نفهمیدی كه این چه گفته بله گفت كه هنوز یك سال نفهمیدی این چه می‌گوید داری می‌خوانی خب دیگر از اینها هم هستند دیگر باز هم صد رحمت به اینها كه اقلا دین پیغمبر را اینها خراب نكردند اینها تیشه به ریشه دین نزدند این آقایان لات است همین دیگر می‌گوید همین است اول و آخر همین است ظاهر و باطنش به اصطلاح همین است همینها همین لاتهای همدان.

 یك می‌گفت در تمام دنیا بگردی فقط یك آقا شیخ هادی تألهی بوده یكی هم مرحوم حاج میرزا جواد انصاری می‌گفت من همه آنها را دیدم فقط دو نفر است یكی آقا شیخ هادی تألهی یكی هم مرحوم حاج میرزا جواد انصاری اینها خوب می‌فهمند یعنی اینها آن تشخیص نیست خودش صاف است آن لاتی كه دارد این حرف را می‌زند ظاهرش لات است این داخل صاف است طیب ظاهرش خلاف بود ولی درونش درست بود لذا شاه نتوانست با او كاری بكند شاه نتوانست او را بخرد شاه آمد به او گفت هر چه بخواهی به تو می‌دهم بلند شو بگو كه فلان كار این قضیه این طور است من به سید تهمت نمی‌زنم این درونش درست بوده بیرونش بله وای به این كه ما ظاهرمان درست باشد ریش تا این جا قشنگ حسابی پارافین می‌كشند قشنگ و مرتب ولی باطن قهر خدای عزوجل ظاهرش چون گور كافر پرحلل گور كافر و فلان برای قبرستانشان خیلی چیز می‌كنند.

 می‌گویند در روم یك قبرستانی است بعضی از اتاقهایش دو میلیون دلار قیمتش است اتاقی كه برای آن مرده‌ها فرض كنید كه می‌گذارند و اینها بعد هم

ظاهرش چون گور کافر پرحلل‌ \*\*\* باطنش قهر خدای عزوجل

 بله تا آدم مبتلا نشود به این افراد نمی‌فهمد كه ما چه می‌گوییم از اینها دیگر مسائلی است كه فقط ظاهرا یا غیرظاهرا می‌خواستم بگویم ظاهرا فقط در زمان ظهور روشن می‌شود دیدم نه مثل این كه قبل از ظهور هم دارد روشن می‌شود این مسائل و این حقایق برملا می‌شود عمربن سعد ملعون امام جماعت مسجد كوفه و كسی كه مورد احترام اهالی است دستش به خون پسر پیغمبر آغشته می‌شود ولی آن حربن یزید ریاحی كه پهلوان محله بوده و نمی‌دانم چه بوده آن می‌آید و این طور عاقبت به خیر می‌شود اینها دیگر چیزهایی است كه یك مقداری انسان باید روی این قضایا فكر كند و به خدا پناه ببرد بعد از نود سال نان و نمك امام زمان را خوردن بلند می‌شویم می‌آییم می‌گوییم كه روایت قلم و قرطاس دروغ است و حاشا به ساحت حضرت عمر كه بیایند و بفرمایند كه ان الرجل لیهجر و كلام رسول خدا را كه ایتونی بقلم و كتاب اكتب لكم شیئا لن تضلوا بعدی ابدا و آن كلام یاوه می‌گوید كه ان الرجل لیهجر را كه از مسلمات تشیع و عقائد ما هست ما این را بیاییم و انكار كنیم و بعد هم كه توبه نامه می‌نویسیم در آن توبه نامه گونه‌ای بنویسیم كه نه این مطلب را قبول داریم ولیكن به خاطر مصالحی بهتر بود كه ذكر نشود در آن جا ایشان نوشتند كه چون دشمن سوء استفاده می‌كند!

 خدا بگویم چكارت كند وقتی كه این مُرد من یك فاتحه هم برایش نخواندم، دشمن شاد می‌شود كه دیگر چه غلطی است؟ آیا درست است یا نیست؟، دشمن كیست؟ دشمن تراشی یعنی چه؟ اگر حالا سنی نبود شما این حرف را قبول داشتی؟ اگر سنی در دنیا نبود قبول داشتی؟ یعنی این قدر ما باید بی همه چیز باشیم كه با مقدس ترین از مقدساتمان این طور بازی كنیم و بعد هم برای این ها شعائری قائل بشویم تعظیم شعائر بكنیم و فلان و هیچ این مسائل مهم نیست آن وقت سر مولانای بیچاره كه می‌آید چنان جر می‌دهیم خودمان را كه روده بزرگ و كوچك به بیرون درمی‌آید یعنی اینگونه و به این كیفیت است؟

 آنهایی كه می‌آیند به فلاسفه و عرفا این جسارت هایی بی تربیتانه و بی‌ادبانه را می‌كنند آیا از آنها بر بالای درس خارج راجع به اینها شنیده شد مطلبی یا این كه همه سكوت كردند؟ چون از فقها هستند نباید بر ساحت او گرد و غباری بنشیند! علی كل حال ظاهرا از همه مظلومتر این امام زمان ما است كه به واسطه این غیبتش هر كسی هر غلطی می‌خواهد می‌كند و هر چرندی كه بخواهد می‌گوید و بحمدالله محفوظ و مصون است از تعقیب و از پیگیری و اگر یك هزارم اینها را كسی بگوید به كجا و كجا می‌بندند او را كسی كه بیاید و این طور حجاب را مورد تمسخر قرار بدهد و آنها را آزاد بگذارد و ضروری دین را در این جا خلاصه كنار بگذارد اشكال ندارد ولی اگر یك مطلبی را یك كسی بگوید كه فلان آقا همین آقا نسبت به مسائل اجتماعی دخالت نكنند باید آسمان به زمین دوخته شود و دیدید كه چه مسائلی شد خب الحمدالله اینها چیزهایی است كه خدا می‌آورد تا به مردم نشان بدهد كه بین كسی كه متصل به ولایت هست و بین كسی كه منفصل است گرچه مدعی است چه میزان فاصله است و چقدر باید تفاوت باشد كه كار به این جا بكشد ثُمَّ كانَ عاقِبَةَ الَّذِينَ أَساؤُا السُّواي أَنْ كَذَّبُوا بِآياتِ الله[[1]](#footnote-1) این آیه، آیه عجیبی است باید به خدا پناه ببریم واقعا به خدا پناه ببریم آن شب آخر نبود كه شریح قاضی را به آن بدبختی انداخت در طول سالیان سال بود كه آرام آرام پا روی حق می‌گذاشت در مقابل امیرالمومنین و امام حسن ایستادن‌ها بود آمد جمع شد جمع شد، تا این كه نوبت به فتوا رسید، شریح قاضی چه گناهی كرده اصلا گناهی نكرده همین استدلال را آن جا می‌بینید چون عمل حسین بن علی برخلاف نظام حكومت است شریح قاضی هم فتوا داد گفت این خلاف نظام و مصلحت نظام است دیگر چون این عمل حسین بن علی موجب اخلال به نظام است بنابراین دفع او بای نحو كان لازم است و ابن زیاد برداشت فتوا را به همه نشان داد این هم خط و امضاء شریح قاضی و شریحی كه از زمان عمر و عثمان و علی و امام حسن تا معاویه حاكم بوده، ببینید ما یك شریح قاضی می‌گوییم ولی این شریح قاضی بالاخره كیست؟ مردم را به حركت انداختن كه شوخی نیست، یك طلبه معمولی كه نمی‌تواند مردم را به حركت بیاندازد باید یك ریش سفیدی داشته باشد باید یك عمامه بزرگی داشته باشد باید یك وجهه اجتماعی داشته باشد والا یكی از شما بلند شود برود می‌گویند آقا برو پی كارت چه می‌گویی، هذیان می‌گویی آن باید مردم را به حركت بیاندازند تا بیایند پسر پیغمبر را بكشند آن عمر سعدی كه امام جماعت مسجد در كوفه است و محل رجوع مردم است باید راه بیافتد جلو و مردم هم به دنبالش باشند بنده در یك مجلسی كه راجع به تعیین مرجعیت بود در زمان بعد از مرحوم آقای حكیم بنده بودم در یكی از این مجالس تهران رفته بودم پدرم نبود من در آن موقع سنم حدود پانزده شانزده سالم بود و در آن جا یكی از مهمترین عللی كه مطرح بود كه یك فردی را انتخاب نكنند این بود كه ما با این آقا نمی‌توانیم كنار بیاییم یعنی نه به علمیت كار داشتند نه به تقوی كه من پانزده ساله تعجب می‌كردم نگاه كن ببیین چه وضعی است كه ما با این آقا بهتر می‌توانیم كنار بیاییم مگر ندیدی چه كردند آقا مگر ندیدی فلان كردند آقا یكی رو كرد و گفت آقا می‌خواهی نان بخوری یا نخوری، ریش بلند و سفید و عمامه بزرگ داشت می‌خواهی نان بخوری یا نخوری این ملاك شد برای تعیین مرجعیت بعدهم وقتی كه تمام شد فحشها شروع شد، آن گنجیه الاسرار درآمد ای آقایان این مطالب را هم بلدند كار به این جا می‌رسد این مطالب را می‌دانند خدا آن روز خدا برای من خیلی مسائلی را روشن كرد كه آن دیدگاه ما نسبت به مسائل عوض شد وقتی كه مرحوم پدرمان رضوان الله می‌فرمودند ما قبل از این كه وارد حوزه قم بشویم تصور میكردیم همه اهل تقوی هستند و از آسمان آمدند، وقتی كه آمدیم در قم مشاهده كردیم كه بعضیها را مثل علامه طباطبایی ملائكه بی وضو اسمشان را نمی‌توانند ببرند و بعضیها از شدت خباثت و ظلمت، انسان نمی‌تواند اسمشان را بر زبان بیاورد، ببین تفاوت ره از كجا است تا به كجا است كم كم این مسائل روشن می‌شود میزان مرجعیت هم كم كم مشخص می‌شود آقا می‌آید تعیین مرجع می‌كند به خاطر این كه اموال و داراییها محفوظ بماند این بیا و بروها محفوظ بماند اینها استفاده كنند آن وقت اینها می‌آیند و نمی‌دانم حساب و كتابی در این مملكت نیست این اوضاع آشفته‌ای است.

 به ما در آن سایت گفته بودند آقا شما چرا رساله نمی‌دهید؟ گفتم بحمدالله با وجود دهها رساله عملیه نوبت به ما نمی‌رسد و من به الكفایه موجود است مرحوم آقاسید احمد كربلایی می‌فرمودند كه اگر جهنم رفتن واجب كفایی است من به الكفایه موجود است دیگر نوبت به ما نمی‌رسد، آن مرد بود مرد بود، می‌خندید و قهقهه می‌زد به این اوضاع به آن چه را كه دیگران برای حصول به آن جان می‌دهند جانشان را فدا می‌كنند او به آن قهقهه می‌زد و وقتی متوجه می‌شد كه مسئله جدی است آن چنان منقلب می‌شد كه رنگش سفید می‌شد و او را به حال می‌آوردند و سرش را گرم می‌كردند كه بابا حالا مسئله ای نشده اتفاقی نیافتاده، حالا مسائل را درست می‌كنیم، وقتی مرحوم آقا در اول كتاب توحید علمی‌می‌نویسند باید طلاب اینها را بخوانند و به این قضایا پی ببرند و بدانند كه چه خبر است قضیه همین است آنها بزرگان بودند اینها چه كسانی هستند اینها كسانی بودند كه به ولایت وصل بودند چون به ولایت وصل بودند ما این گونه مسائل و این خصوصیات را از آنها می‌دیدیم حقیقت همه حقایق خارجیه به ولایت برمی‌گردد هر سخنی كه از دهان شما درآمد و آن سخن مایه‌ای از حقیقت داشت بدانید به همان مقدار چون به ولایت وصل بودید است چون به امام زمان وصل بودید چون او را در نظر داشتید است به همان اگر یك مقداری فاصله گرفتید یك مقداری نفس آمد و خودش را دخالت داد گرچه صبغه دینی و الهی باشد.

 اما یك مقداری از آن جدا شدید می‌بینید حرفها عوض شد تصمیمها عوض شد این آقایی كه نیم ساعت پیش این حرف را می‌زد الان می‌بینید یك حرف دیگری زد تو نیم ساعت پیش گفتی نه آقا نكن آن نیم ساعت پیش متصل بود بعد به واسطه بروز وسوسه شیطان و خناس خناسها اینها افرادی كه می‌آمدند دورش خبرهای جدیدی كه برای او آوردند نفسش شروع كرد آن اتصال ولایت سست شد، آن وقت یكدفعه همین سوال را از او می‌كند نیم ساعت بعد آقا خب بالاخره حضرتعالی تصمیمتان چیست نه عیب ندارد چطور تا زمانی كه خناسها نیامده بودند تو را وسوسه كنند و تو را از آن ولایت قطع كنند صاف بودی، پاك بودی و متصل بودی برای تو مسئله قبح و وقاهت داشت لذا می‌گفتی نباید این كار را بكنی بعد كه خناسها آمدند مریدها آمدند امان از دست مریدها آن مریدهای شاخ دار، مریدهای دم دار، مریدهای سم دار بعضی مریدها سم دارند بعضی مریدها دم دارند بعضی مریدها شاخ دارند هر كدام اینها به تناسب موقعیت خودشان اینها می‌آیند شروع می‌كنند این طرف آقا اگر این كار را نكنیم اینگونه می‌شود آقا اگر آن كار را نكنیم آن جور می‌شود اقا اگر آن كار را نكنیم حریف می‌آید غلبه می‌كند حریف كیست، طرف مقابل كیست این بخاطر چیست؟ برای جدا شدن است اینها می‌آیند آدم را از این ولایت جدا می‌كنند این ریسمان ربط بین قلب و بین ولی عالم امكان را قطع می‌كنند یا سست می‌كنند كم كم می‌تراشند و آن ریسمان ضخیم تبدیل می‌شود به یك ریسمان ضعیف و هنگامیكه كوچك شد می‌تواند قطع بشود بعد می‌بینی حرفها عوض می‌شود، صحبتها عوض می‌شود، ملاكها عوض می‌شود و بر اساس ملاكهای جدید حكم جدید صادر می‌شود ملاك جدید كه می‌آید بر آن اساس حكم جدید كه اصلا فرض كنید صد و هشتاد درجه مقابل و اصلا نمی‌فهمد مسئله را نمی‌فهمد و یك كسی می‌گفت ما رفتیم پیش یك بنده خدایی كه یك قضیه را به او بفهمانیم یك ساعت هر چه كردیم ایستاده سر حرفش نه همین است، بابا آن مغزی كه در سر تو گذاشته در من هم گذاشته آن چیست كه تو می‌فهمی‌و من نمی‌فهمم بگو اگر وحی می‌شود خب بفرمایید می‌گذاریم روی چشممان، الهام می‌شود بفرمایید نوكرتان هستیم، مخلص شما هستیم آیا میزان مغزی كه در سر شما است بیشتر است چگونه است كه هیچ كس از افرادی كه در مجلس هستند نمی‌فهمند فقط شما می‌فهمی‌این چه قضیه‌ای است این كه فرمودند (ما حار من استشار[[2]](#footnote-2) برای همین است ما كه متصل به غیب و وحی نیستیم باید چه كنم بایستی كه از افراد مشورت بگیرم خود بنده وقتی كه یك تصمیمی‌را قبلا می‌خواستم بگیرم تصمیمی‌كه گرفتم چكار كردم نه وحی به من می‌آید نه الهام می‌آید نه علم غیب دارم و اطلاعاتم محدود است مثل بقیه افراد لذا افراد مختلف را در شعب متفاوت برای تحقیق فرستادم تا وقتی كه از نقطه نظر ظاهر مسئله با آن چه را كه تشخیص بود یكی درآمد حالا هر كاری می‌خواهی بكنی بكن والا همین طوری كه نمی‌شود حكم كرد. یك كسی آمده بود كه راجع به فلان قضیه می‌توانید از فلان شخص استفاده بكنید گفتم نه ایشان چون یك مسئله دارد بنده حرفهای ایشان را قبول ندارم چرا چون مسائل دیدگاهش ممكن است فرق كند افرادی باید به دنبال تحقیق در این جریان بروند كه نظرشان نسبت به این جریان بیطرف باشد خودشان دخیل نباشند در این مسائل خودشان قبلا گرچه نظرشان هم صحیح بوده ولی دخیل نباشد آدم آن وقت چه می‌كند؟ می‌رود از آن افرادی كه نه به این طرف كار دارد نه به آن طرف تحقیق می‌كند و لذا می‌گوید این، این جایش درست است این جایش غلط است این جایش نقطه ضعف دارد این جایش نقطه قوت است انسان من حیث المجموع جمع می‌كند مطلب به دستش می‌آید این می‌شود آن وقت استشاره آن وقت ما حار من استشار در این جا شامل می‌شود.

 راهی كه پیغمبر فرمودند وَ شاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَي الله[[3]](#footnote-3) مشورت را بكن با افراد آن نتیجه ای كه به دست آوردی آن نتیجه را به خدا بزن نه به خودت و به ا فراد بگو خدایا من مشورت كردم این به نظرم آمده اگر خلاف این است خودت بیا درست كن، دستت را خالی كن چیزی برای خودت نگاه ندارحتی آن هم كه هست آن را به خدا بده خدایا این عزم و این حكم به واسطه امر تو برای من حاصل شده و من كه این نتیجه را گرفتم به خاطر اطاعت از امر تو بوده، آن وقت میزانش را خود خدا می‌آید برای انسان مشخص می‌كند و تكلیف می‌كند ولی اگر انسان تمام درها را به روی خودش ببندد و بعد هم مدعی بشود كه از همه چیز خبر دارد و بعد هم معلوم بشود كه خبر نداشته چه می‌شود این كه بگوید حرف هیچ كس درست نیست همه حرفشان غلط است و فقط حرفی كه من می‌زنم صحیح است به بی راه می‌رود.

 صحبت در این بود كه تمام آن چه را كه نفس به او اتصال پیدا می‌كند این اتصالش در زمان است، ولی خود نفس آن مثال متصل وجود زمانی ندارد بلكه وجودش فقط یك وجود ثابت است در عالم مثال متصل، اشیائی كه شما مشاهده می‌كنید و عرض كردم آن كلام امام صادق علیه السلام را كه صحبت در این بود كه هر وجودی را شما تصور بكنید دارای مثال با وسعتی است كه من خیال می‌كنم حتی این تشبیه امام علیه السلام كه یك قطره نسبت به دریا هم شاید عظمت آن مثال منفصل را نرساند كه حضرت می‌فرمایند حالا تمام خطوراتی كه در ذهن ما می‌گذرد همه اینها در كجاست همه در مثال منفصل است، از كجای ولی خدا اطلاع پیدا می‌كند كه شما الان دارید این فكر را می‌كنید فكر كه دیگر مربوط به ذهن است و آن كه دیگر جا نمی‌گیرد آن وقت شما ببینید در هر ثانیه‌ی یك تصور دارد در ذهن ما می‌آید، در هر دقیقه‌ای صدها قضیه دارد در ذهن ما خطور می‌كند جایگاه این قضایا كجاست خب این از ذهن ما خطور می‌كند و می‌رود امّا آیا می‌رود یا می‌ماند اگر می‌رود پس چرا شما خبر می‌دهد كه شما دیروز فلان تصور را كردی پس چرا وقتی كه من خدمت مرحوم آقا می‌رسیدم می‌فرمودند كه این گونه تصورات را آدم می‌تواند بكند اینها فایده ای ندارد من دیشب این طوری در خانه نشستم دستم را این گونه گذاشتیم یك تصوری از ذهن من گذشته این فردایش می‌گذارد كف دست ما پس معلوم است فقط این را نمی‌داند بقیه تخیلات و بقیه تصورات این جایگاه تمام اینها كجاست در مثال است حالا شما بروید به عمق این قضیه این مثال باید چقدر وسیع باشد كه بتواند تمام وجودات خارجی اعیان را به استمرارها در خود نگهدارد این كره ماهی كه الان شما یكی می‌بینید این از اول پیدایشش تا الان و بعد باید در مثال باشد كهكشانش باید باشد راه شیری و تمام این صور، تمام این تخیلات تمام این تصورات تمام این بده بزنها این چه عمقی باید داشته باشد این عالم مثال كه گفتنه‌اند كسی به عمق مثال پی نمی‌برد مگر شخصی كه خودش در مجرای مثال أتم باشد لذا قطره نسبت به دریا باز كم نیست بالاخره دریا محدودیتی دارد آن وقت امام علیه السلام می‌فرمایند حكم عالم مثال به نسبت به عالم ملكوت بالاترش مثل قطره به دریا و حكم ملكوت نسبت به عالم لاهوت همین طور نسبت به ولایت ما مثل قطره به دریا این امام است امام ما این است امام زمان ما این است یعنی چه یعنی لا حدّ لولایته و لا انتهاء له و همان اطلاق ولایت پروردگار به آن اطلاق ولایت امام علیه السلام نافذ و جاری است درحالیكه بعضی می‌گویند امام زمان علم غیب دارد یا ندارد چه بگوید به آنها كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ\* فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ[[4]](#footnote-4) این عالم مثال عبارت است از همان حقیقت حقایق خارجیه ای كه این مرتبط است ربط دارد با

 این عالم مثال همان حقیقتی است كه ارتباط دارد با این مسئله مثال متصل و به عالم ماده و آن جنبه اتصالیش یك جنبه تداوم آن خواهد بود حالا صحبت در این جا است بین مثال متصل كه علت است برای معلول و بین معلول آیا می‌توان حد فاصلی قرار داد یا نه؟ یعنی می‌شود یك حقیقت واقعیه خارجیه وجود داشته باشد بدون آن حیثیت علّی مثالش وجود داشته باشد این مستحیل خواهد بود از آن طرف آیا می‌شود مثالی وجود داشته باشد بدون واقعیت خارجی، آن هم مستحیل می‌شود یعنی مثال باشد ولی آن واقعیت خارجیش نباشد پس این كیفیت تأثیر علت در معلول چه می‌شود چگونه شما می‌توانید تصور یك علیت را بكنید تصور یك حقیقت ناریه را بدون حرارت، حرارت بدون نار نمی‌شود وقتی كه نشد چطور نار بدون حرارت می‌شود چطور می‌شود این حرارت وجود نداشته باشد ولی ناریت باشد چطور می‌شود شما به نار نگاه كنید ولی حرارتش را متوجه نشوید چطوری این را می‌توانید بفهمید خب این قابل قبول نیست

 تلمیذ: افاضه عقل فعال نیست؟

 استاد: در افاضه خودش آیا می‌شود انفكاكی بین او و بین افاضه او دید یعنی در یك برهه از زمان در یك برهه حالا آن عقل فعال در مافوق زمان و زمانیات است دیگر این عقل فعال بخواهد بگوید من الان در این جا نمی‌خواهم كه این عمل انجام بشود ترجیح بین نخواستن و انجام نشدن با خواستن در چیست كه عقل فعال جانب عدم را ترجیح می‌دهد بر جانب وجود چیست؟ اگر بگویید مصلحت است كدام مصلحت، مصلحت كه در خود افاضه است ما چیزی خارج از افاضه عقل فعال نداریم تا این كه عقل فعال بخواهد اعمال خودش را بر اساس آن مصلحت خارجیه خارج از وجود خودش تطبیق بدهد پس خود عقل فعال در مقام افاضه اگر بگوید این وجود در این برهه وجود پیدا كند نه در این برهه لازمه اش وجود مرجح است اگر بگوید در این برهه وجود پیدا نكند بلكه در این باز این وجودش ترجیح مرجح است اگر بگوید كه در هیچ كدام پیدا نكند كه این خلاف است چون ما خلافش را داریم می‌بینیم این منافات با اعمال دارد مگر این كه عقل فعال بگوید كه این وجود باید به ثبوته و به وجوده وجود خارجی و ثبوت خارجی داشته باشد منتهی آن كیفیت اعمال عقل فعال نسبت به این حقیقت خارجیه دو گونه می‌شود یعنی دو گونه ظهور دارد نه این كه دو نوع وجود دارد این اعمال عقل فعال ظهور دارد یك چیزی است ممكن است یك چیزی وجود داشته باشد ولی ظهورش متفاوت باشد ما این طور تصور كنیم ولی خود یك چیز دیگر است كیفیت اعمال عقل فعال نسبت به علل مادون خود این می‌شود به نحو ثابت و مستمر به نحو ثابت و مستمر عقل فعال نسبت به وجود علل و معالیل مادون خود اعمال دارد به نحو ثابت یعنی چه یعنی لایتصور برهة و لایتصور حین من الاحیان ان یكون العلة موجوده بدون المعلول و ان یكون المعلول معدوماً بدون علته این تصور در مقام افاضه و علیت عقل فعال مستحیل می‌شود این در مورد ثابتات كه مربوط می‌شود به عالم ملكوت و لاهوت و امثال ذلك و مثال تا مثال شما هیچ گونه در این جا اختلاف و میزی را مشاهده نمی‌كنید چون ثابت است می‌گوید چون ثابت است بنابراین متحد است به آن عقل فعال می‌رسیم به زمانیات كه می‌رسیم می‌شود یك مرتبه از مثال پایین تر آن اعمال عقل فعال نسبت به مثال قطعا با اعمال عقل فعال نسبت به ملكوت متفاوت است در آنجا افاضه معانی است و این افاضه صور است افاضه صور خارجی كه حقیقت بصورته لا بمادته موجب افاضه به ماده خواهد شد وقتی عقل فعال به صورت كه مثال عالم است افاضه می‌كند ماده هم در آن جا متحقق خواهد شد پس ماده هم در این جا هست پس ما همین الان فردا هستیم ببینید چه دارم می‌گویم ما الان فردا هستیم ما الان هفته دیگر بسته به این كه اگر باشیم یعنی اگر تقدیر باشد نه این كه برویم خداحافظ ما الان سال دیگر هستیم ما ان‌شاءالله الان ان‌شاءالله در زمان ظهور هستیم از خدا می‌خواهیم كه زمان ظهور حضرت را برای ما روشن كند چطور این كه الان وجود خود را دیگر مستمر نمی‌بینیم در خود آن وقتی ما نظر داریم آن را مستقل نمی‌بینیم دیگر چون الان نسبت به خود نگاه می‌كنیم در نسبت به خود یك امر ثابت می‌بینیم چه بخواهیم نخواهیم در بستر زمان هستیم ولی ادراك ما نسبت به وجود ما در همان آن، آن ادراك ثابت است آن كه دیگر سیال نیست در همان آن بله در آن قبل ادراك بعد است ولی در همان آنی كه الان شما دارید نگاه می‌كنید وجود خودتان را یك وجود سیال می‌بینید یا وجود ثابت، وجود ثابت چرا ثابت می‌بینید چون مثالتان ثابت است وقتی مثالتان ثابت بود پس چطور آن وقت این وجود می‌شود سیال این سیال می‌شود اعتباری و در عالم اعتبار بنابراین این سیلانی كه الان در عالم وجود شما مشاهده می‌كنید این سیلان ظهور مثال است در عالم اعیان نفس خود مثال لذا اگر یك ولیی بخواهد می‌تواند این كار را انجام بدهد كه وجود فردای شما را بیاید بغل وجود امروزتان بگذارد بشود دو تا ا آقای طهوری یكی هم آن جا نشسته آن آقا مال فردا است این دیگر كیست این جا می‌گوید من فردا هستم هر دو یكی هستیم منتهی زودتر آمدم چطور این كه در آن واحد یك ولی می‌تواند خلق ابدان كند خلق ابدان یعنی چه یعنی همان وجودش را در آن واحد در چند جا نه این كه وجود خودش مگر نمی‌كردند این كاررا داریم دیگر بعضی ها این كاررا می‌كردند در اصحاب ائمه جابربن یزید جعفی هم بعضی اوقات این كاررا می‌كرد و امام باقر هم دعوا كردند او را در یك آن نه این كه در آن جاهست بعد بلند می‌شود به طی الارض می‌رود در آن جا به یك ثانیه این یك ثانیه هم باز یك ثانیه است نه در عین این كه الان دارد در این جا صحبت می‌كند در یك جای دیگر صحبت می‌كند دو صحبت مختلف هم می‌كند یعنی یك صحبت این جا می‌كند راجع به بحث فلسفه یك صحبت می‌كند راجع به فقه یك جای دیگر صحبت می‌كند اصول یك جا تاریخ هر جایی دارد یك صحبت می‌كند و یك شخصیت است یعنی یك شخصیت در ظهورهای مختلف دارد ظاهر می‌كند وقتی آمدند خدمت امام البته بنده خودم ندیدم ولی شخصی كه خودش یك همچنین چیزهایی را داشت مشاهده كردم و یك روز هم یك جریانی اتفاق افتاد كه نگفتم تا به حال به كسی اینها و بنا نداریم به اصطلاح چیز بكنم بنده دیدم بنده خودم یك همچنین مواردی را از بعضی از افراد مشاهده كردم وقتی كه می‌آیند پیش امام باقر صحبت می‌كنند به این كه آقا دیشب جابر بود و این حرفها خیلی حرفهای عجیبی می‌زد دیگری گفت دیشب كه جابر پیش ما بود حضرت رو كردند گفتند این كارها چیست می‌كنی خب این جابر بلند نشد از اینجاب رود آن جا حرف بزند فی نفس الوقت در آن جا یك مطالبی می‌گفت یك مسائلی را می‌گفت در نفس وقت در یك جای دیگر مسائلی را می‌گفت در نفس وقت یك مسائل دیگر می‌گفت این چیست این برای این است كه آن مثال می‌آید و علیت متعدده در این جا ایجاد می‌كند یعنی یك علت افاضه در یك بدن یكی این بدن از كجا آورد حالا صحبت من این است جناب فضلای محترم این جابر كه الان در هفت جا طبق روایت حضور داشت این بدن مشخص است كه بایستی سالیان سال صرف شده تا به این جا رسیده پس یك مقدار ماده خرج شده برای این كه الان شده هفتاد كیلو هشتاد كیلو صد كیلو صد و پنجاه شده این جناب جابر كه آمد هفت تا بدن درست كرد این هفت تا بدن حباب بود یا شكل بود نه همین هفتاد كیلو آن هفتاد كیلو آن هفتاد كیلو سر جایش این خصوصیات در اینجا از كجا آمده این ماده را خرج كرده فكرش را كردید چه طوری می‌شود آیا از یك خاكی را برداشته می‌گوید بروم بگردم مثلا از یك جایی از یك مدرسه‌ای جایی یك مشت خاك و بسیار خب یك كیلو و دو كیلو هفتاد كیلو و هفتاد كیلو جسم می‌خواهد روی هوا كه راه نمی‌رود این هفتاد كیلو هفت هفت تا شصت و چند تا چهل و نه تا می‌شود ٤٩٠ كیلو این ٤٩٠ كیلو هفتاد كیلو هم با شد

 جابر ظاهرا بیش از هفتاد كیلو بوده هشتاد نود كیلو بوده این حالا ٥٠٠ كیلو یك كاری می‌بایست كرده باشد نه هیچ كاری نكرده همین جور نشسته بعد هم چیست قضیه مسئله این است كه ماده ارتباطش با مثال یكی است یعنی آن مثال است كه ماده ایجاد می‌كند من این را گفتم مثال می‌زنیم تا این كه قضایا مسائل هی بیاید و به ذهن نزدیك بشود این هیچ كار انجام نداده بلكه آن مثال خودش را اعمال كرده و اعمال آن مثال یعنی جابر خارجی یعنی فرد خارجی عرض می‌كنم بنده خودم دیدم یك كسی كه این كار را انجام داده در یك لحظه فرد خارجی شخص خارجی آن به اصطلاح وجود خارجی بدن همین بدن كه انگشت دارد بدنی كه چشم و گوش دارد هفت نفر مثل خودش درست می‌كند و هفت تا می‌تواند كار انجام بدهد یعنی فرض كنید كه این جا برود بنایی كند آن جا برود درس بدهد آن جابرود چكار بكند این ارتباط بین مثال و بین ماده به این شكل است

 تلمیذ: معاد جسمانی هم با این تعبیر حضرت عالی اثبات می‌شود

 استاد: معاد هم همین طور است

 تلمیذ: پس فلاسفه چطور این را مطلب نگرفته‌اند؟

 استاد: بنده عرض كردم مبانی فلسفی قابل ایراد نیست آن برداشت فلسفی است كه در هر كسی مختلف است من بارها این مطلب را عرض كردم كه بنده هیچ مبنای عرفان نظری ندیدم الا این كه با مبانی فلسفی یكی است و متحد است منتهی حالا بعضی‌ها یك جور می‌گویند می‌گویند آن عرفان بالاتر است و شهود است و عقل نمی‌رسد و فلان و دركش عاجز است و بنده به این مسئله تا به حال نرسیدم یعنی پیدا نكردم یك مبنای عرفانی كه بتواند با مبانی فلسفی مخالفت داشته باشد لذا در مسئله آن كه آنها مطرح می‌كنند این است علت طرحشان این است كه می‌گویند كه آن چه كه از باب حقیقة الشیء بصورته لا بمادته مسئله عالم قیامت مسئله جزا و فعلیت است و فعلیت فعلیة الشیء بصورته است نه به مادته و در روز قیامت ماده جنبه ماده دارد و آن تكامل و فعلیت و مراتب عقاب یا مراتب ثواب به صورة الشیء برمی‌گردد نه به ماده او برمی‌گردد و حرفشان هم درست است یعنی بالاخره صورت است كه آن تكامل پیدا می‌كند این ماده از دست می‌دهد ماده بودن خودتان الان با دو سال پیشتان فرق دارید دو سال پیشتان بخار شده هوا رفته كربن شده رفته بالا الان یك اثر دیگر هستید الان یك لحم و گوشت دیگر هستید الان یك به اصطلاح شعر و موی دیگر هستید همان طوری كه موهای ما اینها به واسطه مرور زمان كسی كه بزند موها را ریخته می‌شود دوباره درمی‌آید همین طور پوست ما استخوان ما و تمام اعضای ما در عرض هر مدتی تغییر پیدا می‌كند حداقلش این است كه می‌گویند در چهل روز حداكثرش آن طوری كه در طب و اینها است در چهار سال در چهار تا پنج سال به كل حتی سیستم‌ها و سلولهای عصبی تغییر پیدا می‌كند و جایگزین خواهد شد منتهی سلول فاسد تبدیل به سلول فاسد خواهد شد و غیر فاسد هم همین طور ولی همه تغییر پیدا می‌كند این مسئله است او هیچ تأثیری ندارد نه در لذت تأثیر دارد نه در تألم متألم است و آن چه ملتذ است عبارت از همان صورت نفسیه است و قیامت هم همان است و كار خدا عبث نیست ولذا می‌گویند عالم قیامت این عالم صور و معانی است و نه عالم ماده اصل طرح مسئله صحیح است ولی این منافات ندارد همان طوری كه مشیت خدا در این عالم تعلق به این بدن گرفته برای استكمال مشیت خدا تعلق بگیرد بر این صورت با این ماده این نفی نمی‌كند آنها اثبات عالم صور و معانی می‌كنند در روز قیامت كه معانی به این كیفیت است حالا این صورت با هر قالبی می‌خواهد باشد دیگر دنبال نفی او نیستند كه او را نفی كنند مگر از باب عدم ترجیح كه وجود غیر مرجح در آن جا به اصطلاح ممتنع هست از آن باب بخواهد نسبت به این مسئله وارد شوند اما عمده مطلبشان این است این مسئله به این جا می‌رسد كه مثال همان طوری كه مستمر و ثابت است همین طور اعیان خارجی مستمر بالمثال ثابت هستند از دیدگاه ما مخفی هستند ولی در نفس الامرشان در حقیقة الامرشان و در واقعشان، آقای طهوری فردا همین الان موجود است بنده نمی‌بینم ولی الان وجود دارد و آن كسی كه اطلاع داشته باشد می‌تواند او را ببیند و دست بزند و او را بلند كند او را می‌تواند بلند كند به عنوان یك امر ثقیل نه به این عنوان كه فقط یك صورتی ببیند آن صورت را كه در خواب هم انسان می‌تواند ببیند صورتی كه در خواب می‌بیند هنر نیست نه آن امر خارجی را ببیند منتهی دوباره كه منصرف بشود برگردد م. ی‌بنید نه فقط یك نفر است و این همین یك نفر الان در این جا نشسته آن به گذشت از زمان و توقف در زمان برمی‌گردد تا مادامی‌كه ما متوقف در زمان هستیم این هستیم موقعی كه از زمان عبور كنیم مانند اولیاء خدا و افرادی كه متصل هستند و می‌توانند از زمان عبور كنند آنها در حین این كه نشستند و دارند صحبت می‌كنند در همان حین از زمان عبور می‌كنند و خود نفس وجود خارجی فرد را می‌بینند كه این كار خلاف را دارد انجام می‌دهد اما نفس خارجی را نه آن مثال را مثال كه اصلا چیز نیست همان نفس وجود خارجی را می‌بینند كه دارد این را انجام می‌دهد و در عین حال هم این الان یك نفر دارد با او صحبت می‌كند و می‌خندد و دارد اظهار ارادت می‌كند این كار او را می‌بیند لذا به او می‌گویند كه تو این جور می‌كردیالبته باز این قضیه یك تتمه ای هم دارد

 تلمیذ: در معاد جسمانی ما می‌بینیم مرحوم آقا دارند در معاد شناسی ظاهراً یك مقدار تفاوت می‌كند معاد جسمانی را در اشراف در واقع جسمانی بودن ...

 استاد: بله آن طور كه بنده عرض كردم خود نفس اتحاد است شاید منظور ایشان هم همین است منتهی با آن عبارت بیان كردند ولی اشراف بدون این اتحاد معنا ندارد

 تلمیذ: همین است

 استاد: بله

 تلمیذ: یعنی مقدمات را همان قضایای مسجد قائم پدرشان و این مسائل را فرمودند قضیه رسول خدا كه از كربلا خاكی آوردند.

 استاد: بله اینها همین است یعنی رسول خدا كه رفتند و خاك را آوردند می‌گویند من رفتم در كربلا و حسین را در آن جا دیدم خب همین جا می‌نشستی می‌دیدی این كه شما رفتی در آن جا دیدی مثال را دیدی خب مثال كه از این جا هم پیدا بود دیگر رفتن ندارد این رفتن یعنی رفتن در كربلای ٦٣ سال بعد نه كربلای الان حضرت از مدینه حركت كردند و رفتند به كربلای ٦٣ سال بعد رسیدند نه به كربلای آن موقع كربلای آن موقع بود همین طور كه نشسته بودند مثل آدمی‌كه مكاشفه می‌كند كشف می‌كند می‌بیند برای امیرالمومنین مگر این قضیه پیش نیامد حضرت چرت زدند از جنگ صفین وقتی برمی‌گشتند قضایای معروف است این قضیه قضیه خارجی بود رفتند و در آن جا و امام حسین را دیدند و یك مقدار از خاكش برداشتند آوردند این خاكی آوردند خاك كربلای الان نیست لذا الان هم روز عاشورا تبدیل به خون نمی‌شود چرا چون این خاك مال كربلای سال ٦٣ است آن موقع باید تبدیل به خون بشود دقت كردید این خاك خاك كربلای الان نیست خاك كربلای الان اگر بروی نگاه كنی شاید نمی‌خواند با اگر دقت كنید می‌بینید این تجریه كنید مقدار گیرندگی نور را در آن ببینید خورشید را ببینید تغییر رنگ و این ها را ببینید می‌گویید كه كربلا خاكش زرد است این یك قدری تیره است این چرا با آن نمی‌خواند این باید ٦٣ سال از او بگذرد تا او مثل این بشود

 تلمیذ: پس معراج هم همین جور است؟

 استاد: بله آن هم همین است

 تلمیذ: كسی كه خلق ابدان می‌كند بعد در افرادی هم كه می‌خواهند آن را ببینند تصرف می‌كند یعنی زمانها و اینها را از آنها برمی‌دارد كه می‌توانند ببینند

 استاد: این در خود زمان ایجاد می‌كند این الان در همین زمان یكی مثل خودش درست می‌كند خب شما در زمانید می‌بینید چیزی انجام نمی‌شود

 تلمیذ: شما فرمودید فردای خودش را می‌آورد؟

 استاد: خب بالاخره می‌آورد نشان می‌دهد به بقیه بقیه می‌بینند بالاخره وجود خارجی می‌بینند كه این وجود خارجی قبایش با این قبایی كه آقای طهوری تن كرده دو تا است می‌بیند ا این آقای طهوری كه این جا نشسته قبایش زرد است ولی ایشان این است این مال به فردا است ولی بالاخره نشان می‌دهد می‌آورد و می‌تواند قرار بدهد آن را در این زمان البته اگر بتواند زمان را یعنی اگر قدرت داشته باشد و بتواند هر دو وجود را در كنار هم قرار بدهد آن وقت وجودات متعدده این جا پیش می‌آید یعنی یك مسائلی كه اصلا شنیدنش انسان را به گیجی می‌اندازد تا این كه انسان ببیند وقتی كه من عرض كردم خدمتتان بارها كه اینهایی كه می‌روند در این تلسكوپهای خیلی قوی می‌خواهند مشاهده كنند اصلا مسائلی را می‌بینند كه یك مرتبه برایشان شوك آور است كم كم به اینها عكسهایی نشان می‌دهند مسائلی نشان می‌دهند چیزهایی كه عكسهایی كه آورده شده اینها می‌خواهند با یك پدیده جدید برخورد كنند خود ما گاهی اتفاق می‌افتد وقتی كه در یك فضای خیلی صاف خیلی غیربه اصطلاح لیل مقمر فرض كنید كه در یك بیابانی قرار بگیریم چقدر ستاره ها این برای من اتفاق افتاده كه واقعا برای من عجیب بوده كه چطور این قدر این آسمان ستاره داشته كه حالا غیر از آن كهكشانها و اینها كه اصلا انگار فضای جدید در ذهن ترسیم شده تا آن كه مشاهده می‌شد یك شب ما رفته بودیم جایی در نزدیكهای سرعین اردبیل و شب در كوه بودیم همه جا تاریك با چند تا از دوستان بودیم خیلی وقت پیش در زمان سابق و یكدفعه من گفتم كه چراغ را خاموش كنیم برویم نگاه كنیم بیرون را آمدیم واقعا همه یك مرتبه گفتند وای یعنی همه بی اختیار یك همچنین برایشان چیزی شد حالا شما نگاه كنید فرض كنید كه آنها بخواهند آن تلسكوپ اگر اینها یك مرتبه بیایند ببینند می‌گویند برایشان ممكن است مشكل پیدا بشود یكدفعه مواجه شدن با یك فضای جدید یعنی آدم می‌بیند كه ا من در این فضا زندگی می‌كنم این فضایی كه از این طرفش آتش دارد می‌آید از آن طرفش چه دراد می‌آید از این طرفش ستاره‌ها فلانند از این طرفش چون مسائل به اصطلاح توده‌های آتش و اینها یكدفعه می‌گوید من در این فضا دارم چیز می‌كنم این خیلی برای او غیرقابل قبول هست می‌گویند افرادی كه برایشان چشمشان باز می‌شود یك ذره یك ذره باز می‌شود اگر بخواهد كه یكدفعه باز بشود اصلا فَلَمَّا تَجَلَّي رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسي صَعِقاً[[5]](#footnote-5) آن جوری قضیه پیش می‌آید كه وقتی تحمل آن بارقه‌های جلالیه نیست یك مرتبه پورد می‌شود همه چیز از بین می‌رود و متلاشی می‌شود.

 تلمیذ: آن كسی كه خلق ابدان می‌كند نسبت به دیگران هم می‌تواند این تصرف را بكند

 استاد: بله

 تلمیذ: سلولهای بنیادی هم شبیه این است

 استاد: البته شباهتی دارد

 تلمیذ: فقط آن طول زمان دارد

 استاد: بله

 تلمیذ: طول زمان برداشته شود

 استاد: یادم است قشنگ آن روزی كه مرحوم آقا سوره یس داشتند تفسیر می‌كردند مسجد قائم قشنگ یادم است من سن زیادی نداشتم سنم حدود شانزده یا هفده بود داشتند می‌گفتند عن قریب راجع به حضرت عیسی می‌گفتند إِنَّ مَثَلَ عِيسي عِنْدَ الله كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ قالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ[[6]](#footnote-6)

 وقتی داشتند این قضیه را می‌گفتند می‌گفتند عن قریب توجه نكنید عن قریب علم و تكنولوژی به این خواهد رسید و شما می‌بینید كه رو كردند به ما افراد كه چطور افراد از سلول یك پوست پوست انسان یك انسان می‌تواند بسازد آن وقت می‌گویند علم غیب ندارد این كه شاگرد امام است این جوری علم دارد امام رضا یا موسی بن جعفر علیهما السلام وقتی كه اراده می‌كنند شیر روی پرده را تبدیل به شیر سیصد كیلویی می‌كند حضرت چكار می‌كند خلق مثال می‌كند دیگر وقتی خلق مثال كرد خلق خارجی شد نفس خلق مثال مساوی با لازم نیست از توی باغچه خاك بردارد سیصد كیلو فرض كنید كه با هم تركیب كند فلان كند آن طوری كه علامه طباطبایی می‌فرمایند منتهی آن زمان را بردارد نه خلق مثال می‌كند و شد این دیگر نیاز به چیز دیگر ندارد نیاز به ماده ندارد این مسئله را اگر ما درك بكنیم مشكل ترین مسئله فلسفی حل شده دیگر كه مسئله ربط حادث و قدیم است دیگر سلسله طولیه برداشته می‌شود كی خلق شدیم كی بوده زمانی بوده نبوده تمام این مسائل دیگر ان‌شاءالله روشن می‌شود

1. سوره الروم (٣٠) آيه ١٠ [↑](#footnote-ref-1)
2. بحار الانوار ج ٧٥ تتمه باب ١٥ مواعظ اميرالمؤمنين عليه‌السلام [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره آل عمران (٣) ذيل آيه ١٥٩ [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره المدثر (٧٤) آيات ٥٠ و ٥١ [↑](#footnote-ref-4)
5. سوه الاعراف (٧) قسمتى از آيه ١٤٣ [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره آل عمران (٣) آيه ٥٩ [↑](#footnote-ref-6)